

آینده نظم بین‌الملل در افق ۲۰۳۰ میلادی

علی اصغر نعیمی^۱

دکتری روابط بین‌الملل، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران

امیر هوشنگ میرکوش

عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران

علی محمدزاده

عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران

(تاریخ دریافت ۹۸/۱۲/۲۰ - تاریخ تصویب ۹۹/۱۲/۱۴)

چکیده

بازیگران نظام بین‌الملل همواره پیش‌بینی آینده را امری لازم می‌دانند تا بلکه از این راه، هم کنش‌ها و هم واکنش‌های خود را تعیین کنند و هم مختصات آینده نظام جهانی را با هدف حفظ امنیت و منافع خود، مورد شناسایی قرار دهند. بنا به ادعای اندیشمندان روابط بین‌الملل پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جهان عملاً به صورت تک قطبی اداره شده و علی‌رغم حضور چین، روسیه و اتحادیه اروپا در برخی از رقابت‌های جهانی، هنوز هژمونی واشنگتن پا برجاست. نوشتار پیش‌رو در پاسخ به پرسش «آینده نظم بین‌الملل در افق ۲۰۳۰ میلادی چگونه خواهد بود؟» تلاش کرده تا بر مبنای نظریه «بازی‌ها» نظم جهانی را پیش‌بینی کند. نگارندگان با بهره‌گیری از روش «سناریوپردازی» استدلال کرده‌اند که با توجه به تلاش مداوم دولت‌های پیش‌گفته و بازیگران جدیدی مانند هند و برزیل برای کسب قدرت در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی - امنیتی، نظم جهانی دچار تغییر خواهد شد. از سوی دیگر تلاش‌های ایالات متحده آمریکا برای صیانت از هژمونی خود، سبب خواهد شد تا این بازیگر همچنان محوریت کانونی خود را حفظ نماید، در نتیجه می‌توان گفت نظام تک قطبی فعلی به نظام تک - چندقطبی با محوریت کانونی فوق و چند کانون تأثیرگذار (چین، روسیه، اتحادیه اروپا، هند و برزیل) تغییر خواهد یافت.

واژه‌های کلیدی: نظام بین‌الملل، نظریه بازی‌های، نظام تک‌قطبی، نظام تک - چندقطبی.

Email: aliasgharnameimi.org@gmail.com

^۱ نویسنده مسئول

فصلنامه علمی مطالعات روابط بین‌الملل، سال سیزدهم، شماره ۵۲، زمستان ۱۳۹۹، صص ۲۲۲-۲۰۵.

DOR:20.1001.1.24234974.1399.13.4.4.0

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

مقدمه

در سال ۱۶۴۸ امضای پیمان صلح چندجانبه وستفالی به نماد عصر جدید و آغاز دولت‌های ملی تبدیل و استقلال حوزه سیاست به رسمیت شناخته شد. زمینه‌های عینی و اجتماعی دولت مدرن نیز با بحران در نظم فئودالی و ضرورت تمرکز قدرت فراهم شد. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۸۸) در واقع پس از پیمان فوق شکل اولیه نظم بین‌الملل ایجاد شد. مراحل بلوغ و تکامل این نظم پس از پایان جنگ جهانی دوم به صورت نظام دوقطبی، به رهبری ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفت. در سال ۱۹۹۱ با فروپاشی شوروی نظام تک‌قطبی به رهبری آمریکا تا سپتامبر ۲۰۰۱ بر حوزه بین‌الملل حکمفرما شد. پس از این برهه برخی بازیگران به درخواست آمریکا برای حضور در جنگ مبارزه با تروریسم در افغانستان و عراق پاسخ مثبت ندادند که این عدم همراهی نشان از بروز چالشی در نظم حاکم بود و فضا را برای رقابت‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی (هر چند نابرابر) برخی بازیگران مانند چین، هند، برزیل و روسیه در مقابل ایالات متحده آماده کرد. به هر روی امروزه، نظم بین‌المللی فرآیندی فرسایشی و در حال گذار را تجربه می‌کند. نوآوری‌های علمی و فناوری، وابستگی‌های متقابل اقتصاد و جامعه جهانی بر دامنه‌ی پیچیدگی‌های نظم بین‌المللی افزوده است. چین و سایر قدرت‌های جنوبی از اهمیت اقتصادی و سیاسی برخوردار شده‌اند. برخی کشورها مانند هند و برزیل برنامه‌های اقتصادی و توسعه‌ای و بلند پروازانه‌ای را پیاده‌سازی نموده و برنامه‌های گوناگونی در دست اقدام دارند. روسیه در دو دهه، سیاست خارجی خود را برای محافظت از منافع و تاثیرگذاری بر نظم‌ها و تحولات منطقه‌ای و گاه جهانی، بسیج کرده است. واشنگتن با محدودیت‌های جدی برای شکل دادن به سیاست‌های بین‌المللی و نفوذ خود روبرو شده است. دولت‌های ملی و سازمان‌های بین‌المللی برای انطباق کنش‌های خود با شرایط متغییر نظام جهانی با چالش‌های گوناگونی دست و پنجه نرم می‌کنند.

در هر حال تغییرات نظام جهانی مورد توجه اغلب بازیگران بین‌المللی قرار گرفته است. بسیاری از کشورها تحولات و روندهای نظام بین‌الملل را به دقت رصد می‌کنند تا بتوانند با درک و شناخت درست آنها سیاست خارجی خود را برای محافظت و ترویج منافع خویش سامان موثرتری ببخشند. از سوی دیگر نظریات و مفاهیم برای درک نظم آینده جهان در حال بازنگری و کاوش‌های عمیق هستند. آینده‌پژوهان با گفتمان‌ها و روش‌های متنوع، به خلق پیش‌بینی‌ها روی آورده‌اند. تصمیم‌گیران و دولت‌مردان تحت تاثیر آینده‌نگری‌های موجود، در حال سیاست‌گذاری بر روی چشم‌اندازهای آتی نظم جهانی هستند. در مجموع می‌توان گفت که اهمیت و ضرورت موضوعات آینده‌نگرانه امری کاملاً عقلانی و علمی است و همین امر نگارندگان را بر آن داشته تا این مهم را با استفاده از چارچوب نظریه بازی‌ها و بهره‌گیری از «سناریوسازی» به انجام برسانند. در این تحقیق از روش کیفی استفاده شده و اطلاعات مورد نظر با تکیه بر منابع اسنادی و کتابخانه‌ای گردآوری و پس از آن با شیوه‌ی تبیینی تحلیلی به تجزیه و تحلیل داده‌ها پرداخته شده است.

مبانی نظری

ریشه " تئوری بازی‌ها " به دهه ۱۹۳۰ بر می‌گردد اما توسعه آن در دهه ۱۹۵۰ توسط طیف گسترده‌ای از محققان فراهم شد. این تئوری بر مطالعه مدل‌های ریاضی بر مبنای تعامل استراتژیک بین تصمیم‌گیرندگان متمرکز است (Myerson, 1991:1) و در علوم ریشه‌های «تئوری بازی»^۱ به دهه ۱۹۳۰ برمی‌گردد اما توسعه‌ی آن در دهه ۱۹۵۰ توسط طیف گسترده‌ای از محققان اجتماعی، منطق، علوم سیستم‌ها و علوم رایانه‌ای کاربرد دارد. ابتدا از این تئوری به عنوان بازی‌های «حاصل جمع صفر»^۲ که در آن سود و زیان بازیگران با همدیگر متعادل است، نام برده می‌شد. تئوری بازی مدرن توسط «جان فون نویمان»^۳ آغاز

1- Game Theory

2- Zero-Sum Games

3- John von Neumann

شد. وی بر پایه‌ی راهبردهای موجود در یک بازی ویژه شبیه شطرنج، توانست کنش‌های میان‌واشنگتن و مسکو را در هنگام جنگ سرد با در نظر گرفتن آن‌ها به عنوان دو بازیگر در یک بازی مجموع صفر، مدل‌سازی کند. (Aspray, 1990: pp. 89-95)

روابط بین‌الملل و تئوری بازی‌ها

نظریه بازی‌ها در حوزه‌ی روابط بین‌الملل به تحلیل چگونگی تعامل بین تصمیم و تصمیم‌گیر می‌پردازد چراکه پدیده‌ها و چالش‌های آن را نتیجه‌ی همین تعامل بازیگران می‌داند. بازیگران می‌توانند شامل رهبران کشورها، اعضای پارلمان، اعضای سازمان‌های غیردولتی یا حتی شهروندان یک کشور باشند. طرفداران این تئوری معتقدند که با توجه به اهمیت بنیادین تصمیمات در کنش و واکنش واحدهای بین‌المللی، برای توضیح رخدادها نیز باید بر حوزه‌ی تصمیم متمرکز شد. برای انجام این کار، بسیاری بر فرض «عقلانیت» یعنی دریچه‌ی ورود به تئوری بازی تکیه می‌کنند و با تمرکز بر آن درگیری‌ها، تضادها، سیاست‌ها، اتحادهای بین‌المللی و مواردی از این دست را توجیه می‌کنند. (McKenzie, 2009: 23)

اغلب نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل طرفدار این نظریه، بر این نکته توافق دارند که روابط بین‌الملل را به بهترین نحو می‌توان در قالب یک بازی چند نفره با حاصل جمع غیر صفر مفهوم‌بندی کرد. (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶: ۷۸۹). بر مبنای این تئوری، ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، آنرا واجد یک بازی چند نفره با حاصل جمع غیرصفر، یعنی فقدان یک مرجع مرکزی که قادر به تعریف اهداف مشترک و تنظیم انتخاب‌های بازیکنان باشد، نموده است. هر دولت بازیگر برای خویشتن، لوازم بقا، منافع حیاتی شخصی و سیاست‌هایی را که موجب تقویت رفاه خود آن دولت می‌شود، تعیین می‌کند. (دوئرتی و فالتزگراف: ۷۹۳) با این‌که عملکرد نظام بین‌الملل را نمی‌توان صرفاً در داخل چارچوب تحلیلی یک بازی به‌طور کامل درک کرد ولی الگوها و فرآیندهای آن غالباً ویژگی‌های بازی‌گونه معینی را از خود بروز می‌دهند. از آنجا که نظریه بازی‌ها و بازی‌سازی رابطه تنگاتنگی با تصمیم‌گیری و چانه‌زنی

دارند، برای مطالعه روابط بین‌الملل، یعنی رشته‌ای که در آن صحبت از حرکتی بر روی صفحه شطرنج دیپلماسی^۱، لاف‌زنی^۲، توپ‌زدن^۳، به‌کارگیری اهرم چانه‌زنی^۴ و تلاش برای حدس زدن اقدامات حریف یا گیر انداختن حریف^۵ است، مناسب می‌باشند. بنابراین به کار بستن فنون تحلیلی منتج از نظریه بازی‌ها می‌تواند به درک ما از روابط بین‌الملل کمک کند. (دوئرتی و فالتزگراف: ۷۸۸)

کاربرد نظریه بازی در علم سیاست در مسائلی مانند تقسیم عادلانه، اقتصاد سیاسی، انتخاب عمومی، نظریه سیاست مثبت و نظریه انتخاب اجتماعی است. در هر یک از این موضوعات پژوهشگران مدل‌های نظریه بازی را به‌گونه‌ای توسعه داده‌اند که اغلب رای‌دهندگان، موقعیت‌ها، گروه‌های ذی‌نفع و سیاست‌مداران به‌عنوان بازیگران تلقی می‌شوند. رقابت بازیگران بین‌المللی در راستای ایجاد و حفظ منافع و امنیت ملی خود، دوری و نزدیکی هر یک از این بازیگران به یکدیگر، جهت تحقق اهداف از پیش تعیین شده و نهایتاً تلاش آنان برای خروج رقبا و بازیگران حریف از میدان رقابت و مواردی از این دست، عواملی محسوب شده که نظام حاکم بین‌الملل را شکل داده و در هر مقطع زمانی متناسب با شرایط و توان سیاسی و اقتصادی قدرت‌های مطرح در عرصه جهانی، یکی از اشکال نظم چند قطبی، دو قطبی، تک قطبی و ساختار جدید و نوینی را شکل می‌دهد. لذا از زاویه دید کشورهای بازیگر موجود نظریه بازی‌ها، یکی از موثرترین چارچوب‌های نظری در آینده پژوهی نظم بین‌الملل در دهه پیش‌روی میلادی خواهد بود.

-
- 1- making moves on the diplomatic chessboard
 - 2- bluffing
 - 3- upping the ante
 - 4- using bargaining chips
 - 5- trying to second-guess or outwit the opponent

نگاهی به انواع نظم بین‌الملل

دیدگاه‌های موجود درباره‌ی نظم بین‌المللی به‌طور کلی در چهار دسته قابل تقسیم‌بندی هستند که عبارتند از:

نظم چندقطبی: این نظم که در قرن ۱۸ میلادی تجربه شد، نظامی است که در آن قدرت در چند واحد پراکنده تقسیم می‌شود. این نظم دموکراتیک و دارای وجه جذابی است اما با توجه به فقدان ضمانت اجرا، امکان همگرایی‌های شکننده و دو قطبی را ممکن می‌سازد که قبل از جنگ جهانی اول و دوم نیز تجربه شد. مخالفان چند قطبی بروز نظام دو قطبی متصلب را که جنگ‌های جهانی اول و دوم از درون آن برخاست، از نتایج وخامت بار آن می‌دانند. (مطهرنیا، ۱۳۹۶: ۱۱) طرفداران این نظم بر این باورند که سلاح‌های هسته‌ای به لحاظ نظامی، وضعیتی ایجاد کرده‌اند که در عمل امکان جنگ و غلبه میان قدرت‌های بزرگ جهان را منتفی کرده است و در نتیجه موضوعات، بیش‌تر در چارچوب نهادهای بین‌المللی و میان چند قدرت بزرگ، حل و فصل می‌شود. به عنوان نمونه آمریکا دیگر نمی‌تواند بر جهان امروز حکم براند و به تنهایی نظم آینده جهان را تعیین نخواهد کرد. بلکه تعدادی قدرت بزرگ پدید خواهند آمد. تعدادی از قدرت‌های پیش‌رو همچون چین، هند و ژاپن وجود داشته‌اند و شماری نیز در جوامع اقتصادی موجود نظیر اروپا و جنوب شرق آسیا، مراحل رشد و ترقی را می‌پیمایند. برخی نیز به واکنش‌های اتحادیه اروپا در قبال اقدامات یک‌جانبه آمریکا اشاره می‌کنند که با وجود مخالفت برخی از اعضایش، با نقش هژمون آمریکا مخالف است و شکل‌گیری این ساختار را با اعتبار و جایگاه بین‌المللی اروپا همسو ارزیابی نمی‌کند. (افتخاری، ۱۳۸۲: ۱۱) از جمله ویژگی‌های نظام چند قطبی می‌توان به «امکان اتحادها و ائتلاف‌ها»، «گسترده بودن میدان مانور قطب‌ها» و «داشتن خاصیت آهن‌ربایی» اشاره کرد که براساس ویژگی اخیر برخی از قطب‌ها جانب همدیگر می‌روند و بعضی نیز همدیگر را دور می‌سازند چرا که هیچ معامله پایداری درسیاست چند قطبی وجود ندارد. (راست و استار، ۱۳۸۵: ۱۴۰)

نظم دوقطبی: در این نظم ناظر بر وضعیتی است که دو دولت با توانمندی‌های نسبتاً برابر بر هر دولت دیگری تفوق داشته باشند. نمونه‌های تاریخی آن به «آتن و اسپارت» و «مقدونی سلوکیه و بطالسه» و نمونه‌ی اخیر آن به دو قطبی «شرق و غرب» در دوران جنگ سرد بر می‌گردد. قطب‌بندی را بر مبنای تعداد دولت‌های مسلط و نه تعداد اردوگاه‌های تشکیل یافته از دولت‌ها تعریف می‌کنند. برخی از پژوهشگران واقع‌گرا معتقدند که نظام‌های دو قطبی در مقایسه با نظام‌هایی که بیش از دو کانون قدرت در آن‌ها وجود دارد بسیار باثبات‌ترند. آنان استدلال می‌کنند: نخست، رقابت سخت دو قطب هر یک از دو قدرت اصلی را و می‌دارد تا جلوی اقدامات بحران‌زای هم پیمانان فرودست خویش را بگیرد؛ دوم این‌که در نظام دو قطبی تنها یک جفت قدرت بزرگ وجود دارند که می‌توانند جنگ را راه اندازی کنند؛ در نهایت این‌که نبود ابهام در نظام دو قطبی، احتمال ناپدید شدن توانایی یا اراده رقیب را کاهش می‌دهد؛ (گریفیتس و مارتین، ۱۳۸۸) از جمله‌ی ویژگی‌های این نظام می‌توان به «بلوکه شدن دوگانه قدرت نظامی و اقتدار دیپلماتیک»، «سازش‌ناپذیر بودن دو بلوک با همدیگر»، «انسجام داخلی دو بلوک»، «وجود سلاح‌های استراتژیک و کاهنده تقابل» اشاره کرد.

نظم تک‌قطبی: در این نظم، قدرت در واحد خاصی متمرکز است که به آن نظم سلسله‌مراتبی نیز گفته‌اند. بازیگر قطب، به یک دولت ملی و یا به یک اتحاد متشکل از یک یا چند قدرت عمده و یا قدرت‌های متحد کوچک و بزرگ دیگر نیز می‌تواند اطلاق شود. بنابراین، تعداد قطب‌ها در یک نظام ممکن است به تعداد همان قدرت‌های عمده باشد و ممکن است نباشد. عمده محافل آمریکایی و اروپایی بر تک‌قطبی بودن نظم فعلی تاکید دارند. قدرت نظامی آمریکا، چیرگی آن بر اقتصاد جهانی، نقش آن در نهادهای بین‌المللی، پیروزی در جنگ سرد، رهبریت نظام لیبرالیسم و مواردی از این دست را به عنوان نشانه‌های این نظم برشمرده‌اند. به تعبیر فراسرکامرون،^۱ جهان دارای یک کلانتر خواهد بود که نسبت به اعمال

1Fraser cameron

قانونی و ایجاد نظم با اتکا به توان و قدرت بی‌بدیلش اقدام خواهد کرد. در این سناریو، امنیت بین‌المللی تابعی از هژمونی بلامعارض آمریکا تصویر می‌شود که ضمانت اجرایی خود را از قدرت اقتصادی، فناوری و فرهنگی گرفته و به صورت موثر در عرصه سیاست به کار گرفته می‌شود. (افتخاری، ۱۳۸۲: ۸)

نظم در حال گذار: مدعیان در حال گذار بودن نظام بین‌المللی، از آشفتگی نظام سرمایه داری، چرخش قدرت از غرب به شرق و تحولات اساسی در ماهیت روابط بین‌الملل سخن می‌گویند. کسانی مانند والرشتاین^۱ اعتقاد دارند که تلاش‌های آمریکا برای سلطه بر جهان، نه ناشی از قدرت، بلکه از روی ضعف است. وی به پس گرفتن قطعنامه عراق در مارس ۲۰۰۳ از سوی آمریکا را نشانه‌ای از ادعای خویش می‌داند. والرشتاین وضعیت نامعلوم آینده و قدرت‌یابی اروپا، روسیه، شرق آسیا و نیز جنبش‌های جهانی ضد سرمایه‌داری را نشانه‌های دیگر بر وجود چنین نظامی می‌داند (کرمی، ۱۳۸۳: ۱۱۱) در چرخش قدرت جهانی معاصر، واشنگتن خواهان در دست داشتن رهبری است، در حالی که آسیا در حال رشد سریع بوده و همراه با اقتصاد رو به رشد خود، در حال تبدیل به توان نظامی و سیاسی است... انتقال قدرت از غرب به شرق در حال وقوع است و به زودی به صورت چشمگیری زمینه‌های وقوع چالش‌های بین‌المللی و همچنین زمینه‌های خود چالش‌ها را ایجاد خواهد کرد. (الماسی، ۱۳۸۳: ۹)

وضعیت نظم بین‌الملل کنونی

واقع‌گرایان تحول نظام بین‌الملل را مستلزم تغییر در ساختار نظام، توزیع قدرت، کارکرد نظام، هنجارها و قواعد نظام می‌دانند و از آنجا که نظام بین‌الملل را آنارشیک می‌دانند لذا قائل به سلسله مراتبی که منشاء نظم باشد، نیستند. در این وضعیت هر دولت بایستی به صورت خودیاری^۲ امنیت خویش را تامین نماید؛ در غیر اینصورت می‌تواند به اتحاد و ائتلاف^۳ روی

1 wallerstein

2 Self-help

3 Alliance

بیاورد که خروجی ائتلاف‌ها نیز ایجاد نظام موازنه قدرت است. حال از آنجائی که از دهه ۱۹۷۰ به بعد، به تدریج و در پرتو همکاری‌های اقتصادی نوعی وابستگی متقابل ایجاد شده و با فروپاشی شوروی، مجموعه‌ای از نهادها، قراردادهای و کنوانسیون‌ها شکل گرفته‌اند، این امید مطرح شد که همکاری و تدبیر جهانی، جای آنارشی را خواهد گرفت. (buzan and little, 1994: 247-249)

در خصوص ساختار نظم فعلی می‌توان گفت نظم بین‌المللی در دوره جنگ سرد، دو قطبی منعطف بود. از سال ۱۹۹۱ به بعد، این نظام به یک وضعیت در حال گذار تغییر یافت. با این حال، برخی آن را نظام تک‌قطبی و برخی نیز قدرت را در سطوح اقتصادی، سیاسی، فرهنگی چندگانه دانسته و تنها در بعد نظامی آن را تک قطبی می‌دانند. (buzan & little, 2000: 386-387) بحران‌های کوزوو، افغانستان و عراق نیز تا حدودی نشان داد که نظم بین‌الملل، دست‌کم در عرصه‌ی سیاست نظامی، تک‌قطبی است و تبدیل آن به نظام دوقطبی به سادگی امکان‌پذیر نیست. امروزه برای کاخ سفید مشکل است که بدون محدودیت و به‌طور موثری با مسائل برخورد کند. ضرورت همکاری سایر دولت‌ها، بویژه دولت‌های قدرتمند، برای مواجهه با تهدیدات نشان می‌دهد که نظام بین‌الملل در برخی ابعاد مهم همچنان چند قطبی است. (Feldman, 2003: 6-9) هلر در این مورد می‌نویسد: در این نظام، آمریکا حتی در میان قدرت‌های برابر، اول نیست، چراکه برابری احتمالی نیز وجود ندارد. در مقابل واشنگتن بازیگر برتر در بسیاری از زمینه‌ها است. در نتیجه، این توان را دارد که هرگاه احساس کند منافع حیاتی‌اش به خطر افتاده، به تنهایی اقدام کند و در برابر خواست دیگران، برای تغییر نظام بین‌الملل به یک نظام مبتنی بر حقوق و نهادهای بین‌المللی مقاومت کند. در عین حال، قدرت آمریکا به تنهایی برای تعقیب اهداف بلند پروازانه حل اختلافات میان دولت‌ها و مسائل سیاسی و اجتماعی داخلی دولت‌ها که منبع اصلی تهدیدات سیاسی - امنیتی هستند، ناکافی است. برای حل این مسائل، آمریکا نیازمند متقاعد ساختن دیگران است. از این رو، تلاش برای حل چالش‌های بین‌المللی مستلزم عناصری از چند جانبه‌گرایی است. در واقع، توزیع قدرت، خود

به خود یک نظام بین‌المللی را تحمیل خواهد کرد که نه کاملاً تک قطبی است و نه چند قطبی و می‌توان آن را نظامی تک - چندقطبی دانست. (Feldman: 6-9)

درباره‌ی تقسیم کار (تفکیک وظایف میان واحدهای بین‌المللی) نظم فعلی می‌توان گفت که در اواخر دوره جنگ سرد، طرح «امنیت جمعی» در سال ۱۹۹۰ برای نخستین بار در حمله به عراق، جامه عمل پوشید و اقدامات دیگری که در سومالی، بوسنی، هائیتی و افغانستان بعمل آمد نیز تا حدودی در این راستا بود. اما اقدام نظامی علیه دولت عراق، در تعارض با امنیت جمعی و در تداوم وضعیت ذاتی نظام بین‌الملل بود. (کرمی، ۱۳۸۳: ۱۰۴-۱۰۳) نحوه‌ی مقابله و مواجهه کشورهای بزرگ و قدرت‌های منطقه‌ای در چالش‌های خاورمیانه در یک دهه‌ی اخیر نیز این موضوع را با ابهامات شدید روبرو کرد. ورودهای گاه تقابل جویانه مسکو، پکن، واشنگتن و اتحادیه اروپا در موضوع سوریه، یمن و ... خود نشان دیگری بر این وضعیت بوده است.

در حوزه‌ی هنجارها و قواعد می‌توان گفت هنجارهای پسا وستفالیای به ویژه «استقلال دولت‌ها» همچنان پایه اصلی هنجاری در نظام فعلی محسوب می‌شوند. اگر چه قدرت حرف اصلی را در روابط میان دولت‌ها می‌زند، اما هنجارهای حقوقی، اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک نظیر حقوق بشر، دموکراسی، حق تعیین سرنوشت، رفاه و توسعه اقتصادی، بازار آزاد، مذاکره، تفاهم، قرارداد و... در بیشتر مواقع محدودکننده قدرت نظامی دولت‌ها بوده است. با این وجود در برخی مواقع نوعی هنجارسازی‌های بدعت‌آمیز از سوی واشنگتن نیز انجام شده است که نمونه‌ی آشکار آن اقدام آمریکا علیه دولت عراق و حضور نظامی در آن کشور است که در تعارض با هنجارهای نظام بین‌الملل قرار داشت (کوهن، ۱۳۷۰: ۸۷-۸۵)

روش سناریوپردازی

سناریوپردازی روشی موثر و کارآمد برای آینده‌نگاری است با این حال، هنوز در عرصه مطالعات اجتماعی به درستی درک نشده است و در پژوهش‌های روابط بین‌الملل کمتر آثاری در این زمینه به چشم می‌خورد. برای محیط آکنده از عدم قطعیت، سناریونویسی

می‌تواند مسیری مطمئن و انعطاف‌پذیر برای گذر در آینده باشد. سناریونویسی مهم‌ترین و حرفه‌ای‌ترین و پیچیده‌ترین کار آینده‌پژوهی است که فضای عدم قطعیت و مبهم آینده را برای مدیران سهل‌تر می‌کند. اساساً سناریو برای موضوعاتی است که با عدم قطعیت روبرو هستند. در آینده پژوهی تهدید وجود ندارد و همه چیز فرصت است. سناریوهای محتمل و سناریوهای شگفتی‌ساز رویدادهایی هستند که احتمال وقوع آنها کم است ولی اگر رخ دهند پیامدهای بسیار زیادی دارند. برنامه‌ریزی مبتنی بر سناریو یعنی استفاده از توصیفات روایی دارای انسجام درونی در مورد حالات ممکن امور و تحولات آینده، سناریو عبارت است از زنجیره‌ی وقایعی که تصور می‌شود در آینده به وقوع بپیوندند. تفکرات روزمره‌ی همه‌ی ما انسان‌ها مملو از گریز به دنیای مرموز آینده است. این تصورات جسته‌گریخته در مورد آینده به نوعی سناریو محسوب می‌شوند، با این تفاوت که سناریوهای آینده پژوهانی که برای سازمان‌های دولتی، نظامی یا شرکت‌های تجاری سناریوپردازی می‌کنند، صیقل‌یافته‌تر و پیچیده‌ترند. این قبیل پژوهشگران معمولاً چندین سناریو ارائه می‌دهند تا کاربران بتوانند حالات جایگزین را تجسم کنند و از پیامدهای بالقوه‌ی تحولات و تصمیمات کنونی خود آگاه شوند. سناریو با این پرسش کلید می‌خورد که «اگر چنان یا چنین شود، عواقبش چیست؟»

آینده نظم بین‌الملل

برخی اندیشمندان مانند رابرت کگان بر این باور هستند که تداوم برتری آمریکا در ابعاد گوناگون قدرت (نظامی، اقتصادی، تکنولوژی، ادبیات، هنر و ...) در آینده آشکار است. وی شکاف قدرت آمریکا و اروپا را به اندازه‌ی زیاد می‌داند که واشنگتن نیز دیگر نمی‌تواند اروپا را به‌عنوان شریک خود در نظام بین‌الملل جدید تلقی کند. (کگان، ۱۳۸۲: ۸) او می‌نویسد: "اروپائیان در دهه ۱۹۹۰، می‌توانستند مدعی احیاء جهان چند قطبی باشند و اغلب آمریکایی‌ها، نیز قبول می‌کردند که آینده از آن اروپای ابر قدرت است، تا جایی که هانتینگتون پیش‌بینی کرد که متحد شدن اروپا، مهم‌ترین واکنش جهان در برابر هژمونی آمریکا خواهد بود

و بر این مبنا در قرن ۲۱ واقعا چند قطبی ایجاد خواهد شد" (کگان، ۱۳۸۲: ۳۱) وی علت عدم تحقق این وضعیت را تلقی اروپا از پایان جنگ سرد به‌عنوان «رهایی از استراتژی» و عدم تاکید بر نظامی‌گری می‌داند. موضوعی که ناشی از توجه اروپا به بهشت پسا تاریخی صلح و رفاه نسبی، یعنی تحقق «صلح دائمی» کانت است. (کگان، ۱۳۸۲: ۱۱)

«مارک هلر» معتقد است که نظام بین‌الملل آینده به دلایل زیر، به مانند وضع کنونی، در برخی ابعاد مهم، ناگزیر چند قطبی خواهد بود و در واقع به شکل «هژمونی محدود» و یا یک هژمون با محدودیت‌های خاص خود عمل خواهد کرد:

- محدودیت‌های ناشی از افکار عمومی، مجالس قانونگذاری داخلی و بازیگران خارجی
- تنوع تهدیدات و بازیگران موثر در عرصه تهدیدزایی
- ضرورت همکاری سایر دولت‌ها برای مقابله با تهدیداتی مانند تروریسم
- ناتوانی نظامی آمریکا در برخورد با عوامل ریشه‌ای تهدیدات

بی‌شک، با ورود بازیگران جدید به عرصه قدرت جهانی و تلاش قدرت‌های نوظهور برای ورود به میدان رقابت‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی - امنیتی و نقش چین، روسیه و اتحادیه اروپا در مناسبات قدرت جهانی از یک سو و اقدامات و تلاش‌های ایالات متحده آمریکا برای حفاظت و صیانت از سیادت و سروری خود بر نظام بین‌المللی حاکم، از سوی دیگر، در دهه پیش‌رو و سال‌های منتهی به ۲۰۳۰ میلادی شاهد تغییراتی در نظام حکمرانی آینده بین‌الملل خواهیم بود.

با وجود فراز و نشیب‌های موجود و رقابت قدرت‌های جهانی و بازیگران برای تسلط بر نظام بین‌الملل، از دهه ۱۹۴۰ میلادی تاکنون، به ادعان اکثر اندیشمندان، جهان شاهد یک نظام تک قطبی و بدون رقابت، به رهبری واشنگتن بوده و هست. اما در این راه پرسش‌های جدی مطرح است، مانند: آیا این کشور در دهه آینده همچنان قدرتمند خواهد بود؟ آیا کاخ سفید خواهد توانست یک جانبه‌گرایی خود را بر رقبای هم‌پیمانان و دولت‌های بی‌طرف تحمیل کند و آنها را در عین اکراه، وادار به همراهی با سیاست‌هایی کند که از نظر آنها

احمقانه، خطرناک و تقریباً در تضاد با منافعشان است؟ آیا محدودیت‌های صریح و مهمی پیش روی امپراتوری واشنگتن خواهد بود؟ آیا کاخ سفید بایستی در تعیین اهداف و دنبال کردن آنها گزینشی‌تر و راهبردی‌تر عمل کند؟

اگرچه تصور رهبران سیاسی آمریکا این است که کشورشان به اندازه‌ی قدرتمند است که می‌تواند بسیاری از موضوعات را به تنهایی پیش ببرد و کشورهای دیگر نیز در مقابل نمایش قدرت و تصمیمات کاخ سفید سر تعظیم فرود بیاورند. ولیکن واقعیت‌های موجود از جمله تلاش چین برای دستیابی به رویای امپراتوری اقتصادی، برنامه‌ریزی فدراسیون روسیه برای حاکمیت نظامی - اطلاعاتی و اهداف اتحادیه اروپا برای برتری در عرصه سیاسی فرهنگی از جمله چالش‌های پیش‌روی حاکمان و سیاست‌مداران آمریکایی است.

ظهور قدرت چین، فرایندی استاندارد است که بر اساس آن یک قطب اقتصادی جدید تلاش می‌کند در صحنه بین‌المللی برای خود، فضایی بیابد تا جهان را به مقیاس وسیع به آغوش اقتصادی خود سوق دهد و در نهایت، با بهبود حمل و نقل، پیوند با دنیا را افزایش داده و اتکای جهان به چین را فزونی بخشد. بی‌شک طرح و پیگیری پروژه "یک کمربند یک جاده" و برگزاری همایش آن در ۲۵ تا ۲۷ آوریل ۲۰۲۰ از سوی پکن، در واقع تلاش برای ایجاد یک نظم جدید سیاسی و اقتصادی است که قصد دارد دنیا را در مجموعه‌ای از تارهای وابستگی به خود، بدوزد و به آرامی در حیات خلوت قدرت‌های دیگر بخزد و برای خود، قدرت‌سازی نماید. به عبارت دیگر تلاشی است برای افزایش نفوذ ژئوپلتیک و استراتژیک چین، به گونه‌ای که نه تنها علیه واشنگتن بلکه علیه سایر بازیگران سیاسی و اقتصادی جهان است و می‌خواهد برابری خود با آمریکا را در سال‌های به رخ جهانیان بکشانند.

با وجود ادعای پکن مبنی بر اینکه پروژه‌ی یادشده، طرحی فرهنگی برای ایجاد پیوند بین کشورهاست اما واقعیت چیزی دیگری را به نمایش گذاشته است، این که چین می‌خواهد اروپایی‌ها در آینده بیش‌تر به چین وابسته باشند تا آمریکا؛ این موضوعی است که خود اروپایی‌ها نیز تلویحاً به آن اعتراف می‌کنند و چین را یک تهدید اقتصادی می‌دانند، چراکه

این کشور در زمینه فناوری که اروپا در راس آن قرار داشت، بسیار پیشرفت کرده است و اروپایی‌ها با دشواری می‌توانند در کشورهای جهان سوم معامله نمایند. در حالی که آنان در سال‌های نه چندان دور تسلط کامل و مطلق بر خاورمیانه داشتند. در آفریقا نیز وضعیت بر همین منوال است و چینی‌ها امروزه جای اروپا را در طرح‌های نیروگاهی، حمل و نقل و... در آفریقا گرفته‌اند. اروپایی‌ها نیز این نکته را درک کرده‌اند که رقابت در جایی که چین در آنجا حضور پیدا کرده است خیلی سخت و دشوار است. با این وجود اروپا ظاهراً حاضر است با وابستگی به چین کنار بیاید و امیدوار است که چین هم تا حدودی به اروپا وابسته باشد. چون اروپا هم مانند چین بخشی از قاره بزرگ اروپا - آسیاست. (ماگس، ۱۳۹۸: ۱)

علاوه بر چین، روس‌ها نیز مدعی هستند که به دلایل مختلف یک قدرت بین‌المللی و تاثیرگذار در صحنه جهانی هستند، چراکه برخی از شاخصه‌های قدرت مانند سلاح اتمی، تسلیحات پیشرفته، انرژی و تکنولوژی ماهواره و بسیاری دیگر از مولفه‌ها را در اختیار دارند و می‌توانند در آینده خود را به عنوان یک تک قطب قدرت هم سطح دیگران مطرح نمایند. شرایط جغرافیایی و ژئوپلیتیکی روسیه، توان خوبی برای بازیگری این کشور در نظام بین‌الملل قرار می‌دهد، وسعت جغرافیایی روسیه، عامل کنترل کننده مهمی در امر ارتباطات جهانی، بویژه بین آسیا و اروپاست و استیلا و هژمون این کشور در این زمینه همچنان برقرار است. افزون بر این نباید از نقش‌آفرینی روسیه و تحرکات دیپلماسی این کشور در مناطق مختلف جهان از جمله آسیا، اروپا، خاورمیانه و کشورهای مشترک‌المنافع غافل شد. مسکو در سال‌های اخیر توجه ویژه‌ای به حوزه آسیا نموده و با فراهم آوردن جذب سرمایه‌های خارجی، فناوری‌های خود مانند تسلیحات و انرژی هسته‌ای را در اختیار این کشورها قرار داده و در حال حاضر چین و هند دو محور عمده نگاه آسیایی روسیه می‌باشند.

در حوزه اروپا نیز، روسیه شریک اول اروپا بوده و هست. روابط این دو بر اساس همکاری و همگرایی در حوزه‌های مشترک و رقابت در حوزه‌هایی که با یکدیگر اختلاف دارند در جریان است. یکی از شاخصه‌های همکاری طرفین، بحث انرژی است که کشورهای اروپایی

به میزان زیادی به واردات انرژی از روسیه متکی هستند و با وجود اقدامات صورت گرفته برای تنوع مسیره‌های دریافت انرژی، همچنان این ابزار مهم در اختیار روسیه است. روس‌ها نه تنها نمی‌توانند خود را از تحولات خاورمیانه جدا کنند و نسبت به آن بی‌تفاوت باشند، بلکه نخستین اولویت سیاست خارجی خود را بر حوزه کشورهای مشترک‌المنافع قرار داده و تلاش می‌کنند هژمونی خود را در همه‌ی زمینه‌ها نهادینه نموده و ساختارها را به سمت خود بکشانند و این منطقه را بر اساس دیدگاه‌های خود هماهنگ نمایند؛ برای همین منظور نهادهایی مانند سازمان امنیت دسته جمعی، سازمان شانگهای و غیره را فعال کرده‌اند. با این وجود روس‌ها خود را در حوزه اقتصادی ضربه‌پذیر دانسته و تلاش می‌کنند فاصله خود را از نقطه نظر اقتصادی با غرب کاهش دهند و ضربه‌پذیری و ضعف خود را در این بخش به حداقل برسانند. لذا مسکو در سال‌های اخیر، الگوی رفتاری خود را در مواجهه با تحولات بین‌المللی، بر توازن قوا و مقابله با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و ناگزیر ساختن واشنگتن برای پذیرش مسکو به عنوان بازیگر اصلی قرار داده است که این مهم خود یکی از نکات و پیش‌فرض‌های اصلی در تحولات نظام بین‌الملل در دهه پیش‌رو خواهد بود.

نتیجه‌گیری

اگرچه در حال حاضر نظام بین‌الملل جدید در تداوم نظم دهه‌ی ۱۹۹۰ و متأثر از واقعه پایان جنگ سرد، ۱۱ سپتامبر و اشغال عراق، به شکل یک نظام تک قطبی درآمده است و واشنگتن می‌کوشد، هژمونی خود را به انحاء مختلف اعمال نماید اما بازسازی قدرت روسیه توسط پوتین به ویژه در حوزه‌های نظامی، هسته‌ای و سایبری و همچنین نفوذ منطقه‌ای و بین‌المللی این کشور، رشد و نفوذ اقتصادی شگفت‌آور چین و سودای ابرقدرتی پکن در آینده که ناشی از سرانه تولید ناخالص داخلی GDP، سرانه درآمد ناخالص ملی GNP، میزان جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، نرخ رشد سالانه تولید ناخالص داخلی و مجموعه ذخایر بین‌المللی و همچنین دستیابی به قدرت نظامی با استفاده از نوسازی در ارتش و نیروهای

نظامی و تقویت فناوری تسلیحاتی و متعاقب آن قدرت سیاسی، فرهنگی و سایبری آن می‌باشد، از یک سو و تلاش اتحادیه اروپا برای ارتقاء سطح اقتصادی، فرهنگی و الگو قرارداد خود در جهان و در نهایت رشد تکنولوژی ژاپن، رشد اقتصادی هند و برزیل، همراه با همکاری‌های متقابل آنها با هدف ایجاد یک نظام چند قطبی از سوی دیگر، نظم آینده بین‌الملل را از حالت کنونی خارج خواهد نمود. لذا با تداوم این تحولات و گسترش روز افزون مخالفت‌های ملی و بین‌المللی با تک‌جانبه‌گرایی واشنگتن، گسترش دامنه اختلافات سیاسی و اقتصادی داخلی آمریکا و اغفال کاخ سفید از قدرت فزاینده رقبای بین‌المللی خود، سبب خواهد شد که ما در سال‌های منتهی به ۲۰۳۰ میلادی شاهد یک نظم "تک - چند قطبی" باشیم که محوریت و کانون اصلی قدرت همچنان در اختیار آمریکا بوده و در عین حال برخی دیگر از قدرت‌های مدعی، وارد این عرصه خواهند شد و قدرت یک‌جانبه کاخ سفید را به چالش می‌کشند و دیگر جهان شاهد آن یک‌جانبه‌گرایی منحصر به فرد آمریکایی‌ها (به شکل کنونی) نخواهد بود و قطعاً بازیگران و قدرت‌های نوظهور اقتصادی، نظامی و سیاسی به شکل‌گیری ائتلاف‌ها، پیمان‌ها و قراردادهای منطقه و فرامنطقه‌ای سوق پیدا خواهند کرد که تلاش چین برای شکل دهی به مسیرهایی متفاوت از غرب در حل مسائل بین‌المللی را می‌توان در پیمان همکاری‌های شانگهای، گروه بریکس و یک کمربند یک جاده مشاهده نمود. که سیاست چرخش به آسیا و آسیا محوری ایالات متحده آمریکا نیز در همین زمینه تعریف می‌شود چرا که بسیاری از موسسات و نهادهای علمی و تحقیقاتی آمریکا، صراحتاً اعتراف نموده‌اند که در سال‌های آینده، چین به بزرگترین اقتصاد دنیا تبدیل خواهد شد. و برنامه‌های جاه طلبانه‌ای برای تبدیل شدن به بزرگترین قدرت فضایی و سایبری جهان را نیز در سر می‌پروراند. بنابراین همه آن‌چه بیان شده نشان از ظهور قدرت‌های جدید در عرصه بین‌الملل و افول نسبی قدرت آمریکا در سال‌های پایانی دهه پیش روی میلادی خواهد بود. که می‌توان از آن به عنوان یک نظام تک - چند قطبی یاد کرد.

منابع:

- اشمیت، هلموت (۱۳۸۶)، چین ابرقدرت آینده، ترجمه هادی بلوری، تهران: نشر قطره.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۲). «بحران در نظام بین‌الملل»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۸.
- الماسی، مصطفی (۱۳۸۳). «چرخش گوشه قدرت جهانی از غرب به شرق»، روزنامه شرق ۹ آبان، (ترجمه از foreign affairs)
- ایوب، محمد (۱۳۸۲). «جنگ علیه عراق: پیامدهای هنجاری و راهبردی»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال اول، شماره اول.
- بروس، راست و استار، هاروی (۱۳۸۵). سیاست جهانی، محدودیت‌ها و فرصت‌های انتخاب، ترجمه علی امیدی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- جیمز دوئرتی-رابرت فالتزگراف (۱۳۷۶). نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب، وحید بزرگی، تهران: نشر قومس.
- حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۳۸۰). «خاورمیانه پس از یازده سپتامبر»، فصلنامه سیاست خارجی، سال پانزدهم.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳). «نظام بین‌الملل جدید: هژمونی، چندقطبی، یا یک-چندقطبی؟»، فصلنامه سیاست دفاعی، سال دوازدهم، شماره ۴۸.
- کگان، رابرت (۱۳۸۲). بهشت و قدرت: آمریکا و اروپا در نظام نوین جهانی، ترجمه محمود عبدالله زاده، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- کوهن، ریموند (۱۳۷۰). قواعد بازی در روابط بین‌الملل، ترجمه مصطفی شیشه چی زاده، تهران: نشر سفیر.
- گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸). دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- والرشتاین، امانوئل (۱۳۸۲). «واقعیت‌های سه گانه افول آمریکا»، روزنامه همشهری، ۲۴ شهریور
- Aspray, William (1990). **John von Neumann and the Origins of Modern Computing**. Cambridge, Massachusetts: MIT Press.
- Buzan, Barry & Little, Richard, (1994) **The Idea of international system Theory Meets History**, International political Science Review.

- Buzan, Barry & Little, Richard,(2000) **International System in World History**, Oxford University Press.
- Feldman, Shia (2003) **After the war in Iraq: Defining the New Strategic Balance**, (Brington: Sussex Academic Press
- Gilpin, R (1987) **War and change in World Politics**. Cambridge University Press.
- McKenzie. Alexander, & Zalta, Edward N (2009). **Evolutionary Game Theory**. Metaphysics Research Lab, Stanford University.
- Myerson, Roger B (1991). **Game Theory: Analysis of Conflict**, Harvard University Press, p. 1. Chapter-preview links.
- Schelling, Thomas (1980) **The Strategy of Conflict**, copyright, Harvard University Press.
- Shoham, Yoav; Leyton-Brown, Kevin (2009), **Multiagent Systems: Algorithmic, Game-Theoretic, and Logical Foundations**, New York: Cambridge University Press.
- Fogel, David B (1993). **Evolving Behaviors in the Iterated Prisoner's Dilemma**. Evolutionary Computation. 1. ISSN 1063-6560.
- Smith, J. Maynard; Price, G. R (1973). **The Logic of Animal Conflict**. Nature. 246 ISSN 0028-0836.